

حاکمیت جهانی نهادهای بین‌المللی در عصر جهانی شدن «از نظریه تا عمل»

بدانته عسکری

عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

در طول تاریخ اندیشه پیدایش حاکمیت جهانی، که تمامی بهنه گیتی را به عنوان کشور واحد اداره کند، بسیاری از افراد بشر را به خود مشغول کرده است. در دورانی که بشر با اعتقاد خود برتری‌بینی، دیگران را به حساب نمی‌آورد جنگ و ستیز و غلبه بر دیگر اقوام و ملل را تنها راه برداشتن موانع و تشکیل حکومتی فراگیر و جهانی می‌دانست تا اینکه مصائب و بلاهای غیرقابل بیان ناشی از جنگ و خونریزی، بشر را واداشت که با به رسمیت شناختن ملل و حکومت‌های دیگر، همزیستی مسالمت‌آمیز را در پیش گیرد و با قبول اصل تساوی حاکمیتها و برابری حقوق روابط متقابل، خویش را اداره کند. اما پیدایش منافع مشترک که برآورده شدن آن در چارچوب روابط سنتی مقدور نبود، کشورها را بر آن داشت که با تاسیس نهادهایی بین‌المللی بخشی از حاکمیت خویش را به این نهادها واگذار کنند که این روند با پیدایش منافع مشترک جدید روز به روز بر اقتدار سازمانهای بین‌المللی افزوده است به گونه‌ای که امروز می‌توان شاهد ظهور و گسترش حاکمیت جهانی در ابعاد مختلف حقوقی و قضایی و اجرایی بود. اما نقیصه اختلاف فرهنگها و ایدئولوژیها و تضاد منافع ملی کشورها، که هنوز مبنای بسیاری از روابط بین‌المللی است، باعث فرائتهای مختلف از اصول و موازین بین‌المللی، و در کنار ضعف ساختاری نهادهای بین‌المللی سبب شده است که در پرتو قواعد حقوقی خودساخته به جای حاکمیت جهانی، که آرمان حاکمیت اقتدار و اراده عمومی برای ناآل شدن به اهداف و نیازهای مشترک بشری است، سلطه فرهنگ غربی بر بهنه گیتی سابه افکند.

سیر تحول تاریخی

از وقتی بشر با وابستگیها و پیوندهای تاریخی، فرهنگی و نژادی و امثال آنها جوامع کوچکی را تشکیل داد و با ایجاد نهادهای سیاسی در داخل محدوده سرزمین معین، واحدهایی به نام کشور را پایه‌ریزی کرد، دو دوره کاملاً مشخص و متمایز از هم را تجربه کرد و در هزاره جدید پا به دوره سومی گذاشت که دوره‌ای جدید و تحولی بزرگ برای تاریخ بشر به‌شمار می‌رود. این سه دوره را می‌توان دورانهای «جهانگرایی و جهان‌گشایی»، «جامعه بین‌المللی» و «جامعه جهانی» نامید.

جهانگرایی و جهان‌گشایی

«در گذشته‌های دور، کشورهای که استقلال و حاکمیتی مسلم داشتند، هیچ‌گاه در بند ایجاد جامعه بین‌المللی نبودند. اینها کشورهایایی بودند که هرگز یکدیگر را با هم برابر نمی‌دانستند و به اتباع بیگانه، حقوقی مشابه آنچه به اتباع خود می‌دادند، ارزانی نمی‌داشتند. تنها رابطه‌ای که این قبیل کشورها را به هم پیوند می‌داد، رابطه خصمانه‌ای بود که هنگام ستیز، در میدانهای جنگ یا میدانهای مبارزاتی دیگر عیان می‌گشت. بدیهی است که در چنین اوضاع و احوالی، جامعه بین‌المللی یعنی جامعه متشکل از تمام کشورها نمی‌توانسته مفهومی داشته باشد.»^(۱) «اعتقاد به فایده یا ضرورت وجود کشور واحد جهانی که تمامی پهنه گیتی را شامل باشد، اندیشه‌ای بود که دیری بشر را به خود مشغول داشته بود.»^(۲) روحیه فتح کشورها برای به‌دست آوردن ذخایر بیشتر، میل به سلطه بر دیگر مردمان و نهایتاً ایجاد دولتی واحد نیز از جمله عواملی بود که شاهان و جنگاوران بسیاری را به لشکرکشی و تسخیر سرزمینها وامی‌داشت.^(۳)

سلطه بر بیگانگان و جهان‌گشایی و به انقیاد درآوردن دیگر اقوام با استفاده از زور و توسل به جنگ و خودبرتربینی از ویژگیهای این دوره به‌شمار می‌رود. عصری که برابری و مساوات کشورها مفهومی ندارد و حقوق ملل همان حقوق داخلی است که بر روابط همه افراد (اعم از بیگانگان و شهروندان) حکومت دارد.^(۴) رقابت کشورهای قدرتمند

برای تسلط بر دیگر سرزمینها و به‌زیر نفوذ و اقتدار خود درآوردن سایر کشورها سبب جنگهای متعدد و طولانی و به خطر افتادن حیات بشر شد تا اینکه «ترس کشورها از اینکه کشوری از نظر اقتصادی و سرزمینی و نظامی برتری یابد و نتیجتاً اراده‌اش را بر آنان تحمیل کند و نهایتاً به قدرتی جهانی مبدل شود، کشورهای مستقل را بر آن داشت تا اصل تعادل در قدرت را در روابط فیما بین حاکم کنند»^(۵) و با برقراری روابط دو یا چند جانبه جامعه بین‌المللی را به وجود آورند.

جامعه بین‌المللی

گرایش به سوی جامعه بین‌المللی به زمانی برمی‌گردد که کشورهایی مستقل و دارای انسجام به وجود آمدند و اصل تعادل در قدرت را در روابط فیما بین حاکم کردند. این اصل اگرچه در واقع جز سلطه استعماری قدرتها و تضمین منافع آنها ثمری نداشت، باعث می‌شد که کشوری قدرتمند بر کشور ضعیف برتری پیدا نکند و با برقراری روابط مسالمت‌آمیز جامعه بین‌المللی شکل بگیرد. جامعه بین‌المللی از نظر حقوقی، جامعه‌ای است که کشورهای مستقل دارای حاکمیت براساس مقررات و قواعدی الزام‌آور، روابط متقابل خویش را برای تأمین نیازها یا نائل شدن به اهداف مشترک از طریق ارگانیزمهای دائم یا غیردائم اداره کنند.^(۶) اصول برابری حقوق (Equal rights)، تساوی حاکمیتها (Sovereign equality) و ممنوع بودن مداخله در امور داخلی کشورها از ویژگیهای اصلی جامعه بین‌المللی است. در چنین جامعه‌ای هیچ قدرتی بالاتر از اقتدار کشورها وجود ندارد. نهادها و سازمانهای بین‌المللی هم، که برای تحقق اهداف مشترک جامعه بین‌المللی به وجود آمده‌اند، ابردولت و قدرت فراقشوری تلقی نمی‌شوند. نه قوه مقننه‌ای است که برای همه کشورها قانونگذاری کند و نه قوه قضائیه‌ای که کشورها یا دولتها را به دادرسی جلب کند. تصمیمات ارکان سازمانهای بین‌المللی وقتی برای هر کشور لازم الاجرا خواهد بود که خود، آن را پذیرفته باشد و هیچ کشوری در دادگاههای بین‌المللی محاکمه نخواهد شد مگر اینکه خود به آن رضایت داده باشد.

میثاق جامعه ملل، که پس از جنگ جهانی اول به تصویب دولتهای فاتح جنگ رسید، برای تبیین ویژگیهای جامعه بین‌المللی نمونه جالبی است. به موجب مقررات میثاق، جامعه ملل ابردولت نبود. زیرا هر کشور می‌توانست هر لحظه که اراده کند به دلخواه از آن خارج شود. مجمع عمومی نیز نمی‌توانست قاعده‌ای را برخلاف میل اعضا به آنها تحمیل کند. این جامعه حتی اختیار تنظیم بودجه خود را هم نداشت و اصولاً ممکن نبود کشوری را به‌رغم میل و خواسته‌اش به مشارکت در مخارج سازمان مجبور کند. اتفاق آرا مبنای تصمیم‌گیری و لازم‌الاجرا شدن مصوبات بود و در صورتی که گزارش شورا به اتفاق آرا تصویب نمی‌شد، اعضای جامعه ملل حق داشتند به هر نحو که صلاح می‌دانستند اقدام کنند و سازمان و ارکان آن حق دخالت در اموری نداشت که در صلاحیت انحصاری کشورهاست. تشخیص اینکه چه مسأله‌ای در صلاحیت انحصاری کشوری قرار دارد نیز با همان کشور ذی‌ربط بود. بدین ترتیب کشورها حاضر نبودند از حاکمیت مطلق خود دست بردارند و با واگذاری بخشی از اختیارات به سازمانهای بین‌المللی، موجوداتی فراکشوری پدید آورند.

جامعه جهانی

منظور از جامعه جهانی جامعه‌ای است که در آن قدرتی فراکشوری «حاکمیت جهانی» را برعهده بگیرد و با تحدید حاکمیت کشورها، آنها را در برابر این جامعه مقید و متعهد سازد. در این جامعه، کشورها بدون اینکه خود خواسته باشند باید قواعد و مقررات وضع شده از سوی حاکم جهانی را رعایت کنند. در صورت تخلف از این مقررات ممکن است افراد مسئول محاکمه و مجازات شوند. کشورها و افراد به‌عنوان اشخاص حقوقی و حقیقی به‌منزله شهروندان این جامعه به‌شمار می‌آیند. بعد از جنگ جهانی دوم، که در طی یک عمر انسانی، افراد بشر از بلای دو جنگ خانمانسوز، رنج عظیم و مصائب غیرقابل بیان دیده بود، کشورها به نمایندگی از ملت‌های خود مصمم شدند که برای تحقق اهداف و منافع مشترک جامعه جهانی، که بمراتب مهمتر و حیاتی‌تر

از منافع داخلی و ملی هر کشور می‌نمود، سازمان ملل متحد را پایه‌گذاری کنند. این کشورها (که امروزه تقریباً شامل همه کشورهای جهان است) بدون اینکه از اصول و ویژگیهای بنیادین جامعه بین‌المللی دست بردارند با واگذاری بخشی از اختیارات خود به این سازمان، عملاً حاکمیت مطلق خود را مقید و محدود کردند. اگرچه اصول برابری حقوق و تساوی حاکمیتها و ممنوع بودن مداخله در امور داخلی کشورها همچنان به‌عنوان اهداف و اصول ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است، با تشکیل شورای امنیت با عضویت دائمی پنج کشور قدرتمند و پیروز جنگ جهانی دوم و عضویت غیردائمی ده کشور دیگر و با اعطای اختیارات وسیع و انحصاری به این شورا و ویژگی الزامی بودن تصمیمات شورا برای همه کشورها منطبق با فصل هفتم منشور و نیز با جایگزین شدن قاعده اکثریت آرا به جای قاعده اتفاق آرا در بچه‌های ورود به جامعه جهانی (در مقابل جامعه بین‌المللی) باز شده، ضرورتها و نیازهای ناشی از دو جنگ جهانی کشورها را بدون اینکه خود خواسته باشند به تن دادن به این نظام جدید ناگزیر ساخته است.

برخلاف میثاق جامعه ملل که تشخیص مسائل داخلی در صلاحیت انحصاری کشورها یا خود کشور ذی‌نفع بود، نه تنها در منشور ملل متحد چنین اختیاری به کشورها داده نشده است بلکه به موجب قسمت آخر بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، اعمال اقدامات پیش‌بینی شده در فصل هفتم (اقدام در مورد تهدید بر صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز) به منزله مداخله در امور داخلی کشورها تلقی نمی‌شود. شورای امنیت مطابق ماده ۳۹ منشور، وجود هر گونه تهدید بر صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز را احراز خواهد کرد و تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به چه اقداماتی باید دست زد. اعضای ملل متحد نیز متعهد شده‌اند که تصمیمات شورای امنیت را قبول و اجرا کنند (ماده ۲۵ منشور ملل متحد). بنابراین این شورای امنیت با اختیارات وسیعی که برای تفسیر و تعریف صلح و امنیت بین‌المللی و احراز تجاوز یا تهدید بر صلح دارد، هر آن ممکن است وضعیت خاص در هر کشور را نقض یا تهدیدی بر صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد کند و به اقدامات قهرآمیز روی

آورد؛ بدون اینکه این اقدامات، دخالت در امور داخلی کشورها تلقی شود. برای رویارویی با بحرانهای بین‌المللی و اقدامات فوری نظامی، نیروهای مسلح در اختیار شورای امنیت قرار می‌گیرد و فرماندهی عالی این نیروها به کمیته ستاد نظامی، که زیر نظر شورای امنیت انجام وظیفه می‌کند، واگذار شده است.

همچنین قاعده اتفاق آرا، که نتیجه منطقی اصل رضایت کشورها در ایجاد قواعد الزام آور است، کنار گذاشته شده و تصمیمات مجمع عمومی و شورای امنیت با اکثریت آرا اتخاذ می‌شود. حتی اصلاحات منشور که به موجب رأی دو سوم اعضای مجمع عمومی مورد قبول قرار گیرد و توسط دو سوم اعضای ملل متحد که شامل تمام اعضای دائم شورای امنیت باشد به تصویب برسد، برای همه کشورهای عضو لازم‌الاجرا خواهد بود. لذا با پیش‌بینی مقررات مذکور بویژه این‌گونه اختیارات وسیع برای شورای امنیت دیگر نمی‌توان این نهاد بین‌المللی را فقط عضوی از اعضای جامعه بین‌المللی و همسنگ با جایگاه کشورها یا پایین‌تر از آن تلقی کرد یا آن را که مولود اراده کشورها بوده همچنان موجودی فرعی و تبعی شناخت، بلکه نمونه‌ای از قدرت فراکشوری است که حاکمیت کشورها را تا حد زیادی محدود و مقید خواهد کرد.

در روند کنونی، آنچه موجب نگرانی و حاکمیت تمدن غرب بر جهان خواهد شد، مسأله اختلاف فرائضها و اختیار وسیع و بلامنازع شورای امنیت برای تفسیر و تعریف صلح و امنیت بین‌المللی و تعیین عوامل تهدیدکننده صلح است. تمدن غربی که بر شورای امنیت سایه افکننده است، چه بسا اقداماتی را نقض فاحش حقوق بشر بداند که در کشور دیگر عین اجرای حدود الهی نامیده شود و یا گروه‌هایی تروریسم و حامی ترور تلقی شوند که از نظر دیگران، این گروه‌هی مجاهدانی باشند که برای دفاع از حقوق غصب‌شده خویش مبارزه می‌کنند. در حالی که کشورهای مختلف بر سر تعاریف و مفاهیم اصلی این‌گونه واژه‌ها هنوز به تعریف جامع و مانعی دست نیافته‌اند و اختلاف اساسی با یکدیگر دارند، ممکن است شورای امنیت مطابق برداشت و طرز تلقی خود که آمیخته به منافع ملی و اهداف سیاسی کشورهای غربی است با ارائه تعریفی شخصی به

اقدامات عملی دست بزند. این روند منجر به بازگشت به دوره سلطه‌گری و جهان‌گشایی و حاکمیت یک فرهنگ و تمدن غربی بر تمام جهان خواهد شد. در حالی که مبنای پذیرش و پیدایش حاکمیت جهانی، آرمان حاکمیت اقتدار عمومی برای نائل شدن به اهداف و نیازهای مشترک بشری بوده است.

با وجود اینکه مقررات مزبور از سال ۱۹۴۵ در منشور ملل متحد وضع شده است و آن تاریخ را باید مبدأ قانونی شدن حاکمیت جهانی دانست در عمل، تا قبل از فروپاشی شوروی سابق، رقابت بلوک شرق و غرب (که هر دو، در شورای امنیت از حق و تو برخوردار بودند) مانعی بر سر راه اعمال اختیارات و قدرت فراقشوری شورای امنیت بود. اما پس از فروپاشی شوروی و بویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد با یک‌تازی دنیای غرب به رهبری آمریکا حرکتی آغاز شده است که به سمت و سوی حاکمیت جهانی به پیش می‌رود.

حاکمیت جهانی نه فقط از طریق شورای امنیت، بلکه علاوه بر آن با اقدامات مجمع عمومی ملل متحد و پذیرش جامعه بین‌المللی نیز در حال شکل‌گیری است. تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (ICTY) و تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا (ICTR) از سوی شورای امنیت و فکر ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) که با قطعنامه‌های مجمع عمومی از سال ۱۹۸۹ مطرح شد و اساسنامه این دیوان که در کنفرانس عمومی ملل متحد در رم با امضای ۱۲۰ کشور به تصویب رسیده، برجسته‌ترین نمونه‌هایی است که بیانگر شکل‌گیری حاکمیت جهانی و گذر از جامعه جهانی بین‌المللی به سوی جامعه جهانی است.

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق (ICTY)

در پی جریحه‌دار شدن احساسات و افکار عمومی و به دنبال گزارش کمیسیون حقوق بشر و گزارش دبیر کل ملل متحد مبنی بر وقوع جرائم عمده در یوگسلاوی سابق از جمله کشتار دسته‌جمعی، بازداشت‌های گروهی و سازمان‌یافته، تجاوز به زنان، نسل‌کشی و نقض

قوانین و عرفهای جنگی، شورای امنیت برای اولین بار طی قطعنامه‌های ۸۰۸ و ۸۲۷ در سال ۱۹۹۳ این‌گونه جرائم را تهدید بر صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرد و بر طبق فصل هفتم منشور ملل متحد به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، تصمیم به تأسیس یک دیوان کیفری بین‌المللی برای تعقیب و مجازات مرتکبین جنایت بین‌المللی در یوگسلاوی سابق گرفت.

به موجب اساسنامه‌ای که با قطعنامه ۸۲۷ به تصویب شورای امنیت رسید،^(۷) تعقیب و مجازات اشخاص مرتکب به جنایت بین‌المللی در یوگسلاوی سابق از جمله جرائم مربوط به نقض عمده کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹، نقض حقوق و عرفهای جنگی، نسل‌کشی و جرایم علیه بشریت در صلاحیت دادگاهی بین‌المللی که بر پایه تصویب نهادی بین‌المللی تشکیل می‌شود، قرار گرفت. مسئولیت کیفری فرد در جامعه بین‌المللی (که سابقاً هم در معاهده ورسای و اساسنامه دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ و توکیو پذیرفته شده بود) از سوی رکنی از ارکان ملل متحد تأیید شد. به‌رغم صلاحیت موازی دیوان و دادگاه‌های داخلی کشورها برای تعقیب و مجازات مجرمان بین‌المللی، صلاحیت دیوان نسبت به محاکم داخلی مقدم شناخته شد و در صورت تقاضای دیوان، دادگاه‌های داخلی باید صلاحیت دیوان را مقدم بدانند. کشورها به همکاری و معاضدت قضایی به دیوان ملزم شده‌اند. در واقع، در راستای جهانی شدن، اهمیت مرزها رنگ باخته و تحدید حاکمیت ملی در مقابل حاکمیت جهانی با حلقه‌هایی چون محاکمه جنایتکاران جنگی و نقض‌کنندگان فاحش حقوق بشر تکمیل می‌شود. از این پس مصونیت بالاترین مقامات هر کشور در موقعیتی که آمریت یا معاونت یا مباشرت در نقض فاحش حقوق انسانی داشته حتی براساس قوانین اساسی و داخلی یک کشور غیرقابل پیگیری باشند، مطابق روند جدید، جرم و در محکمه بین‌المللی قابل پیگیری است. شورای امنیت سازمان ملل متحد با تفسیر گسترده از صلاحیت خود در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و با مداخله در بحرانهای بین‌المللی به اقداماتی بدیع روی آورده است که روشهایی نوین به‌شمار می‌رود.^(۸) صحبت بر سر آن نیست که

جنایتکاران یوگسلاوی سابق که مرتکب فجیع‌ترین جنایات شده‌اند می‌بایست محاکمه می‌شدند و به مجازات خود می‌رسیدند، بلکه مسأله‌گشودن بابی است که شورای امنیت را به مثابه حاکمی که مسئول برقراری نظم اجتماعی جامعه جهانی است معرفی می‌کند.

دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا (ICTR)

به فاصله یک سال بعد از ایجاد دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی و به دنبال گزارش نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر راجع به رواندا و گزارش دبیرکل ملل متحد مبنی بر ارتکاب جنایت نسل‌کشی و نقض گسترده حقوق انسانی در کشور رواندا، بار دیگر شورای امنیت را بر آن داشت که وقوع این‌گونه جرایم را تهدیدی بر صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کند و دستور تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی را برای تعقیب و محاکمه و مجازات اشخاصی که مرتکب چنین جنایات بین‌المللی شده‌اند، صادر نماید.

اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی رواندا که اصول کلی آن تقریباً مشابه اساسنامه دیوان یوگسلاوی است طی قطعنامه شماره ۹۵۵ مورخ ۸ نوامبر ۱۹۹۴ به تصویب شورای امنیت رسید. در اینجا نیز همانند یوگسلاوی، شورای امنیت علاوه بر قانونگذاری و ایجاد الزاماتی برای کشورها با تفسیر گسترده از صلاحیت خود عملاً به اقداماتی دست زده است که تا قبل از دهه ۱۹۹۰ از امور داخلی کشورها محسوب می‌شد. دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا نسبت به دادگاه‌های داخلی، به مثابه دادگاه فدرال نسبت به دادگاه ایالتی کشورهای فدرال هستند که این برتری، ظهور حاکمیت جهانی سازمان ملل را روشن‌تر می‌سازد.

دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)

کارکرد دیگری که حرکت به سوی حاکمیت جهانی و تحدید حاکمیت کشورها را بیشتر آشکار می‌سازد، تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۸۹ طی قطعنامه ۴۴/۳۹ از کمیسیون حقوق بین‌الملل

خواست که مسأله تأسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد.

پس از ۵ سال مطالعه این موضوع توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل و کمیته ویژه و کمیته مقدماتی که به دستور مجمع مأموریت یافته بودند، سرانجام در تاریخ ۱۵ ژوئن تا ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۷ کنفرانس دیپلماتیک نمایندگان تام‌الاختیار ملل متحد راجع به تأسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی در شهر رم ایتالیا تشکیل شد و اساسنامه اولین دیوان دائمی کیفری بین‌المللی با ۱۲۰ رأی موافق و ۷ رأی مخالف و ۲۱ رأی ممتنع به تصویب نمایندگان کشورها رسید. متن اساسنامه که در ۱۲۸ ماده تنظیم شده حاوی مقررات پیچیده‌ای است که در اینجا فقط به مواردی اشاره می‌شود که حرکت به سمت حاکمیت جهانی را نمایان می‌سازد:

به موجب ماده (۱) اساسنامه، دیوان دائمی کیفری بین‌المللی که دارای قدرت اعمال صلاحیت بر اشخاص برای ارتکاب خطرترین جرائم مورد اهتمام بین‌المللی است تأسیس می‌شود. دائمی بودن این دادگاه و صلاحیت اجباری آن برای رسیدگی به جرائم اشخاص، چهره‌ای واقعی از نظام حاکمیت جهانی را به نمایش می‌گذارد. دیگر نمی‌توان فقط کشورها را موضوع حقوق بین‌الملل دانست، بلکه اشخاص حقیقی نیز همچون شهروندان جامعه جهانی مسئولیت بین‌المللی دارند و مستقیماً از تابعان حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌روند.

تأسیس نهاد دادستان به عنوان مدعی‌العموم بین‌المللی که مطابق ماده ۱۵ اساسنامه حتی بدون ارجاع شکایت از جانب کشورهای عضو، رأساً و براساس اطلاعاتی که به هر طریق ممکن به دست می‌آورد، انجام وظیفه می‌کند، انعکاسی از نهادهای داخلی کشورها در سطح جامعه جهانی است.

گام دیگری که برای نادیده گرفتن مرزها و حاکمیت کشورها به نفع حاکمیت جهانی برداشته شده فرمولی است که در مواد ۱۲ و ۱۳ اساسنامه به رسمیت شناخته شده است. به موجب مقررات مزبور علاوه بر کشورهای عضو، شورای امنیت نیز می‌تواند وضعیتی

را که در آن به نظر می‌رسد یک یا چند جنایت ارتکاب یافته است به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد (یعنی در راستای مأموریت این شورا برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی) به دادستان ارجاع کند. در مواردی که شورای امنیت موضوع را به دادستان ارجاع می‌کند، دیوان حتی نسبت به جرائمی که در سرزمین کشورهای غیر عضو و یا توسط اتباع کشورهای غیر عضو ارتکاب یافته باشد صلاحیت رسیدگی خواهد داشت. در این مورد اصل رضایت‌مندی کشورها برای لازم‌الاتباع بودن تصمیمات نهادهای بین‌المللی نادیده گرفته شده است؛ به عبارت دیگر، عضویت یا عدم عضویت کشورها در دیوان کیفری بین‌المللی اهمیت خود را از دست داده و حتی در صورت عدم تصویب اساسنامه توسط کشوری، افراد از جمله سران و فرماندهان نظامی آن کشور ممکن است به اتهام نقض حقوق بین‌الملل و ارتکاب جرائم مورد اهتمام بین‌المللی، بنا بر تصمیمی که شورای امنیت اتخاذ خواهد کرد، در دادگاه مذکور تحت تعقیب قرار گیرد. در این مورد از ویژگیهای نظامهای داخلی کشورهاست که قوانین به صورت اجباری نسبت به همه آحاد جامعه، چه اقلیت مخالف و چه اکثریت موافق لازم‌الاجرا، و به شکلی وارد عرصه جهانی شده است.

- مطابق ماده ۱۶ اساسنامه، شورای امنیت می‌تواند به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد از دیوان بخواهد که تعقیب یا تحقیق در قضیه خاصی معلق بماند. اعطای چنین اختیاری به شورای امنیت آنهم در مسائل قضایی بر اقتدار جهانی این شورا افزوده است.

- دیوان کیفری بین‌المللی براساس مواد ۱۷ تا ۲۰ اساسنامه صلاحیت دارد، تصمیمات محاکم داخلی را با این استدلال که دادرسی مستقلانه و بی‌طرفانه مطابق ملاکهای شناخته شده حقوق بین‌الملل نبوده، یا محاکمه به منظور صیانت شخص مورد نظر از مسئولیت کیفری بین‌المللی وی صورت گرفته یا رسیدگی با تأخیر غیرقابل توجیه روبه‌رو شده، نادیده بگیرد. چنین اختیاراتی برای دیوان، بر برتری دیوان نسبت به محاکم ملی کشورها، که در واقع نمادی از دادگاه عالی فدرال نسبت به دادگاه ایالتی یک کشور است، دلالت دارد.

در این نظام هیچ‌گونه مصونیت بری سران کشورها یا نمایندگان سیاسی دولت‌ها در ارتباط با جرائم خطیر بین‌المللی مشمول صلاحیت دیوان وجود ندارد.

- مطابق ماده ۲۷ اساسنامه، سمت رسمی افراد هیچ تأثیری در صلاحیت دیوان نخواهد داشت و مقررات اساسنامه نسبت به همه افراد بدون هیچ تبعیض اجرا خواهد شد. نفی مصونیت سران کشورها و نمایندگان سیاسی آنها در برابر جرائم مشمول صلاحیت دیوان، که حقوق عرفی و موضوعه بین‌المللی از قدیم‌الایام به رسمیت شناخته شده است، فقط می‌توان در پرتو حاکمیت فراقشوری قواعد و نهادهای بین‌المللی توجیه کرد. به این معنا که رؤسا و نمایندگان سیاسی کشورها که در فرض تساوی حاکمیتها تحت حکومت قوانین کشور بیگانه قرار نداشتند و از مصونیت برخوردار بودند، ولی در جامعه جهانی به عنوان شهروند این جامعه تحت حاکمیت قواعد عمومی بین‌المللی قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

آنچه گفته شد نمونه‌هایی است از گامهای بلندی که به سوی پدیده حاکمیت جهانی با اقتدار سازمان ملل متحد بویژه شورای امنیت برداشته شده است. در چارچوب نظام جدید، کشورها در برابر جامعه جهانی متعهد و ملزم می‌شوند و از حاکمیت ملی آنها کاسته می‌شود. هر میزان از حاکمیت ملی کشورها کاسته شود بر حاکمیت جهانی و اقتدار نهادهای بین‌المللی افزوده خواهد شد. این روند بعد از فروپاشی شوروی سابق و بویژه از سال ۱۹۹۰ به بعد سرعت بیشتری گرفته و رفته رفته می‌رود که در جامعه جهانی حاکمیت فراقشوری شکل عملی به خود بگیرد.

نقطه شروع این حرکت از قرائتها و برداشتها و تفاسیر گسترده‌ای است که از مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی در پرتو تمایلات غرب به رهبری آمریکا ارائه شده است. مواردی همچون نقض فاحش حقوق بشر حتی در درون مرزهای کشورها، فشار بر احزاب و گروه‌ها، حبسهای غیرقانونی و مغایر با اصول حقوق بین‌الملل، جلوگیری از

کمکهای انساندوستانه، عدم برگزاری انتخابات آزاد یا عدم تمکین به آرای عمومی، جابه‌جایی حکومتها از طریق کودتا، عدم استرداد متهمان به جنایت جنگی، اقدامات تروریستی یا حمایت از تروریست و مواردی از این قبیل همه از جمله تهدیدات برای صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌روند که تعریف و تعیین مصداق این تهدیدات نیز برطبق همان تمایلات غربی و آمیخته به عناصر سیاسی و منافع ملی آنان صورت می‌پذیرد. مبارزان و مجاهدانی در لیست تروریستهای جهان قرار می‌گیرند که از حقوق خویش دفاع می‌کنند و کشورهای ناقض حقوق بشر شناخته می‌شوند که سیاستهای آنها با منافع غربی سازگاری ندارد.

نفس پیدایش حاکمیت جهانی که نظم و امنیت بین‌المللی را به ارمغان بیاورد جای نگرانی ندارد، بلکه ترس و نگرانی از آن است که با تعاریف و تفاسیر یکسویه منطبق با منافع ملی غرب به جای حاکمیت جهانی، سلطه غرب به رهبری آمریکا بر جهان بشریت حاکم گردد. در صورت موفقیت رژیم جدید، این احساس نگرانی برای کشورهای جهان سوم و در حال توسعه باقی می‌ماند که در تواتر انتخاباتها فردا نوبت کشوری باشد که حاکمیت آن در راستای منافع غرب نیست.^(۹)

پیدایش حاکمیت جهانی اجتناب‌ناپذیر شده است. آنچه وظیفه کشورهای در حال توسعه و بویژه دولتهای اسلامی است، این است که در این روند با ارائه تعاریف حقوقی از موضوعات و مسائل بین‌المللی، نقش اساسی خود را ایفا کنند. طرح گفتگوهای تمدنها که دریچه‌های گفت و شنود را به سوی جهانیان باز کرده، فرصت مناسبی است برای تعدیل قرائتها و برداشتهای یکسویه غربی. به شرط اینکه علما و دانشمندان از فرصت به‌دست آمده حداکثر استفاده را بکنند و با ایجاد مؤسسات علمی و مطالعاتی گرد هم آیند و با برگزاری کنفرانسهای علمی و ارائه مقالات معتبر در زمینه‌های مختلف بین‌المللی دین خود را ادا کنند.

یادداشتها

- ۱- کلود آلبرکیار، سازمانهای بین‌المللی، ترجمه و تحقیق از هدایت‌الله فلسفی، ص ۵
- ۲- همان، ص ۶
- ۳- همان، ص ۷
- ۴- همان
- ۵- همان، ص ۱۱
- ۶- همان، ص ۴
- ۷- اساسنامه دیوان بین‌المللی یوگسلاوی سابق دوبار طی قطعنامه‌های شورای امنیت به شماره‌های ۱۱۶۶ مورخ ۱۳ می ۱۹۹۸ و ۱۳۲۹ مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۰ اصلاح شده است.
- ۸- دیدگاه‌ها و تحلیلها - ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۴۸، ص ۶۳
- ۹- همان، ص ۶۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی